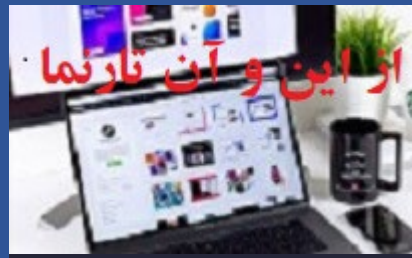


در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info



آسو | فرهنگ، اجتماع و نگاهی عمیق تر به مباحث امروز (aasoo.org)

مریم فومنی : شهلا لاهیجی، ناشری علیه سانسور و همگام با جنبش زنان

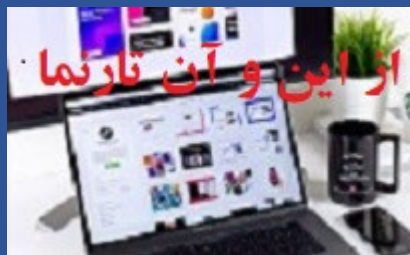


«ناشری مثل عاشقی می ماند. شما نمی دانید کی ناشر شدید و چرا شغل چنین پردردسری را برای خودتان انتخاب کرده اید. منتها برای ما هم عشق بود، هم آرمان و هم ایدئال و هم هزار اندیشه ی نیک دیگر پشتش بوده. حالا به بعضی هایش رسیده ایم و به بعضی هایش هم شاید هرگز نرسیم و یا حداقل عمر من کفاف ندهد، ولی در هر حال این جرقه هایی که می زنیم، امیدواریم گیرانه ای باشد برای آتش دانش عمومی که آن وقت شاید همراه خودش آزادی و آزادگی و عدالت و دموکراسی را هم برای ما به ارمغان بیاورد.» [1]

در سال ۱۳۶۲ وقتی شهلا لاهیجی چهل و یک ساله انتشارات روشنگران را تأسیس کرد، نه تنها صنعت نشر ایران کاملاً مردانه بود بلکه زنان به سرعت و با خشونت در حال حذف شدن از عرصه ی عمومی بودند. مهرانگیز کار که دوستی و همکاری اش با شهلا لاهیجی از روزهای نخست پس از انقلاب آغاز شده، می گوید:

«در دورانی که زنان از هر سو مورد تبعیض های فاحش قرار می گرفتند و حجاب اجباری شده بود، با شهلا آشنا شدم و در جلساتی که با حضور زنان دیگر در خانه هایمان برگزار می گردیم درباره ی مسائل زنان حرف می زدیم. زنان هم نسل من در فکر بودند که بتوانند کاری بکنند. در شرایطی که جنگ شروع شده بود و نمی توانستیم کار علنی بکنیم، من و شهلا تصمیم گرفتیم که کار مشترکی درباره ی گذشته ی اساطیری زنان ایرانی انجام دهیم و مصاحبه هایی با دانشگاهیان انجام دادیم. حاصلش کتاب **شناخت هویت زن ایرانی** بود.»

در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

چند سال بعد، شهلا لاهیجی انتشارات روشنگران را با پنجاه هزار تومانی که هزینه لازم برای چاپ یک کتاب بود، راه انداخت. او بیست هزار تومان از این مبلغ را با فروش گردنبند خود و بقیه را با قرض گرفتن از دوستان و وام بانکی فراهم کرده بود. با همین سرمایه اندک، برای مدتی یک انبار را در خیابان فاطمی اجاره و به دفتر کارش تبدیل کرد. برای مدتی هم دفتر کوچکی روبه‌روی حمامی داشت که بوی بدش تا دفتر نشر می‌آمد.

پیش از او، تنها زنی که در ایران پا به صنعت نشر گذاشته بود، **سیمنا کوپان** بود. نشر دماوند در سال ۱۳۶۱ از سوی سیمنا کوپان آغاز به کار کرد. عمرش اما طولانی نبود و فقط سه سال دوام آورد. در سال ۱۳۶۴ ناشر زندانی و مجوز نشر باطل شد. انتشارات روشنگران اما به‌رغم همه‌ی موانع، در آستانه‌ی چهل سالگی است و چهار دهه‌ی روزنه‌ای گشوده به روی مطالعات زنان بوده است.

به گفته‌ی شهلا لاهیجی، تصمیم به راه‌اندازی انتشاراتی درباره‌ی مسائل زنان، ثمره‌ی تجربیات او و چند نفر از دوستانش در سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۵۸ بود:

«طی این سال‌ها برای ما روشن شد که در مورد مسائل زنان در ایران حتی ساده‌ترین پرسش‌ها بی پاسخ مانده‌اند. پرسش‌هایی که حرکت روشنفکری برای آن اهمیت و اولویتی قائل نبود و طبیعتاً نمی‌توانستند پاسخی برای آن‌ها بیابند. آرزوی یک تحول فوری در حیات اجتماعی زنان ایران را به فراموشی سپردیم و کورسوی امید را در فعالیت فرهنگی درازمدت دیدیم که در آن زنان میهن ما خود به‌تدریج کاستی‌ها را در زمینه‌ها دریابند و به دادخواهی برخیزند. در این راه تنها انتقال تجربه کافی نبود و خود تجربه نیز مهم بود. از همین رو از همان نخستین روزها سعی کردم پدیدآورندگان کتاب‌هایم را از میان زنان برگزینم و یا مردانی که چشم عنایت و ایمان به این مهم دارند.» [2]

کار به‌عنوان ناشر زن، به‌ویژه در سال‌های نخست که کارکنان صنعت نشر به حضور زنان در این حوزه عادت نداشتند، اصلاً آسان نبود:

«از همان روزهای نخست که اولین قدم را به درون چاپخانه گذاشتم متوجه شدم به محیطی پا نهاده‌ام که با حضور زنان بیگانه است. برخی با دیدن زینک‌های سنگینی که همراه خود می‌کشیدم شتابان به سراغم می‌آمدند که "خواهر یا مادر، اینکه کار شما نیست". بعضی مطمئن بودند که اگر به این کار روی آورده‌ام از سر ناچاری است: "نمی‌توانستید کار دیگری بکنید؟ مثلاً بوتیک لباس زنانه یا کلاس شیرینی‌پزی؟" بعضی وقت‌ها هم شرارت‌هایی در کار بود که با شیطنت فضا را آکنده از اصطلاحات پیش‌پاافتاده یا مستهجن می‌کردند که من خودم را مجبور به فاصله گرفتن می‌دیدم.» [3]

در تمام دوران ناشری، یک روز خوش نداشتم

شهلا لاهیجی اما از آن‌هایی نبود که با چنین مشکلاتی از میدان به در برود؛ مانع اصلی در برابر او محدودیت‌های حکومتی بود:

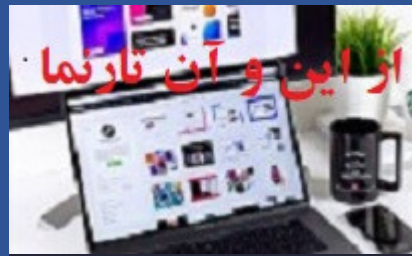
«تقریباً هر چند سال یک‌بار وزیری جدید و به ظاهر تحولی جدید دیده‌ام ولی از همان سال اولی که ناشر شدم تا به امروز یک روز خوش نداشتم. زمانی که ناشر شدم، سید محمد خاتمی وزیر ارشاد بود. چون زمان جنگ بود طبیعتاً ما دچار محدودیت‌های اقتصادی بودیم. بنابراین در ابتدا سالی تنها یک کتاب چاپ می‌کردم. همان یک کتاب هم باید مورد موافقت "نمی‌دانم کی" قرار می‌گرفت. ما هیچ‌وقت آن طرف میز را نمی‌شناختیم. آن زمان کاغذ پیدا نمی‌شد، حتی در بازار آزاد. اگر هم بود، ما بلد نبودیم تهیه کنیم. به همین جهت تا قبل از پایان جنگ، سهم‌مان سالی یک کتاب بود. کشور در حالت بحرانی بود، مردم گرفتاری‌های معیشتی داشتند، مسئله‌ی مهاجرت مردم جنگ‌زده بود، کوپن‌بندی و مشکلات ریز و درشتی که گریبان مردم را گرفته بود و اصلاً جایش نبود که حرف زد. در نتیجه فعالیت جدی من در سال ۱۳۶۷ یعنی پس از جنگ آغاز شد.» [4]

علاوه بر چنین دشواری‌هایی که کار را برای همه‌ی ناشران در آن دوران سخت کرده بود، انتشار کتاب‌هایی عمدتاً درباره‌ی زنان نیز بر سختی کار می‌افزود. شهلا لاهیجی اما در کنار کتاب‌هایی درباره‌ی زنان به قلم نویسندگان زن، به سراغ نویسندگان پرمخاطبی رفت که نگرش درستی به زنان داشتند. مهم‌ترین آن‌ها بهرام بیضایی بود.

انتشارات روشنگران از همان سال‌های نخست به ناشر اصلی آثار بهرام بیضایی تبدیل شد و تا کنون بیش از ۵۰ کتاب از او منتشر کرده است. شهلا لاهیجی درباره‌ی آشنایی با بهرام بیضایی می‌گوید:

«اولین بار ایشان را در منزل دوستی مشترک دیدم. تقریباً آقای بیضایی هیچ حرفی در آن جلسه نزدند. حتی رفتارش کمی هم برای من عجیب بود، چون گاهی زیر لب سوت می‌زد و زمزمه می‌کرد و یک جا آرام نمی‌گرفت. با این حال، فکر می‌کنم به تمام بحث‌هایی که آنجا صورت می‌گرفت، گوش می‌داد. به خاطر می‌آورم من از موقعیت زن در اسطوره‌ها و تاریخ نانوشتی زندگی زنان صحبت می‌کردم. به نظر می‌آمد آقای بیضایی بی‌توجه‌ترین فرد

در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

به صحبت‌های من در آن جمع بود، اما دو سه روز بعد ایشان به دفتر من آمدند، تقریباً دو ساعت صحبت کردند و پیشنهاد دادند که فیلمنامه‌هایشان را من چاپ کنم.» [5]

لاهیجی با اینکه نگاهی تجاری به کار نشر نداشت و بیش از سودآوری کتاب به تأثیر آن در روند رشد جامعه توجه می‌کرد، سلیقه‌ی مخاطب را به خوبی می‌شناخت. میدان دادن به نویسندگان تازه‌کاری که بعدها آثار پرفروشی را به بازار فرستادند و همچنین انتشار ترجمه‌ی آثار نویسندگانی همچون میلان کوندرا سبب شد که انتشارات روشنگران به‌رغم همه‌ی فراز و نشیب‌ها سرپا بماند.

عقب نشستن از نبرد روزمره با ماشین سانسور که سایه‌اش بر اهالی فرهنگ سنگینی می‌کند، یکی دیگر از وجوه تمایز لاهیجی بود. مهرانگیز کار این ویژگی را یکی از دلایل موفقیت او در کار نشر می‌داند:

«شهرای یکی از معدود ناشرانی بود که به اداره‌ی کتاب در وزارت ارشاد می‌رفت و به‌طور مستقیم با مأمور سانسور درباره‌ی مواردی که می‌خواستند حذف شود، بحث می‌کرد. به همین علت، بعضی نویسنده‌ها می‌گفتند کارمان را می‌دهیم به خانم لاهیجی چون می‌رود و با عوامل دولتی و سانسور چانه می‌زند و نظر سانسورچی‌ها را تغییر می‌دهد.»

شیوه‌ی کارش این‌طور بود که گاهی می‌جنگید و گاهی به گفته‌ی مهرانگیز کار، «مأمور سانسور را متقاعد می‌کرد و می‌گفت اگر اجازه بدهید که این کتاب به همین شکل موردنظر ما چاپ شود به نفع خودتان هم است. در واقع، تا جایی که می‌توانست در چارچوب همان ارزش‌هایی که حکومت تعریف کرده بود، از کتاب‌هایش دفاع می‌کرد و تلاش می‌کرد که آنها را چاپ کند. مثلاً یک بار از ۵۰ ایرادی که به یکی از کتاب‌هایم گرفته بودند، ۳۰ تاییش را با چانه زدن حل کرد.»

مهرانگیز کار تا وقتی که در ایران بود ۱۸ کتابش را توسط انتشارات روشنگران به بازار فرستاد اما در سال‌های اخیر و پس از خروج از ایران، برخی از کتاب‌هایش ممنوع‌الچاپ شد. اینجا بود که دیگر قدرت استدلال شهرای لاهیجی برای قانع کردن مأموران سانسور افاقه نمی‌کرد و او باید می‌جنگید. خانم کار می‌گوید:

«این اواخر می‌خواست کتاب **درباره‌ی خشونت علیه زنان** را بازنشر کند اما اجازه نمی‌دادند. آخرین تلاشش قبل از بیماری این بود که به وزارت ارشاد رفته و گفته بود این کتاب جواز دائمی دارد و من به‌رغم مخالفت شما آن را چاپ می‌کنم. اگر هم بعد از چاپ، کتاب را جمع کنید به دادگاه می‌روم و علیه شما اعلام جرم می‌کنم که جواز دائمی کتاب را زیر پا گذاشتید.»

بسیاری از کتاب‌هایش سرانجام پس از جنگ‌های فرسایشی به بازار نشر راه پیدا کردند:

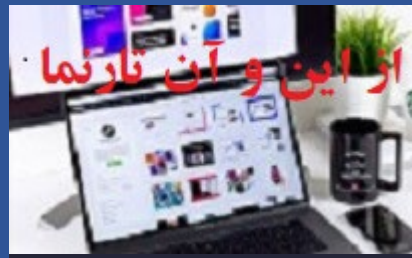
«۱۰ سال برای چاپ کتاب **باید حرف‌های دیشبم رو جدی می‌گرفتی** نوشته‌ی [محمد رضا مرزوقی] جنگیدم. فکر می‌کنم تنها سماجت من بود که بالاخره توانستم کتاب را از چنگ بازرش‌ها بیرون آورم. دردآور است. **عشقه** کتاب [محمد] رحمانیان هم همین‌طور. هر کسی باشد رها می‌کند اما من خودم به ارشاد می‌روم و صحبت می‌کنم، حتی گاهی تندی می‌کنم. یک بار یکی از آقایان ارشاد به من گفت هر وقت شما می‌آید اینجا، ما می‌گوییم ای خدا باز هم این آمد، هر وقت می‌آید برای ما دردسر ایجاد می‌کند. باورتان می‌شود به **آینه‌های روبه‌رو** [نوشته‌ی بهرام بیضایی] مجوز نمی‌دادند؟ بعد از دو ماه روی صحنه بودن در تئاتر شهر و بعد از ۲۵ سال از چاپ اول آن. می‌گفتند این جملات باید عوض شود. من به هیچ‌وجه به کارهای بیضایی دست نمی‌زنم. به هیچ‌وجه به خودم اجازه نمی‌دهم یک کلمه از کارهای بیضایی را تغییر دهم. حق ندارم. اجازه ندارم برای کسی که هنوز درخشان‌ترین چهره‌ی هنرهای نمایشی ماست چنین دخالتی در کارهای هنری‌اش بکنم.» [6]

از اواخر دهه‌ی هشتاد فشارها بر انتشارات روشنگران افزایش یافت و گاه دیگر استدلال و چانه‌زنی و حتی جنگ هم جواب نمی‌داد. در چنین شرایطی بود که شهرای لاهیجی برای چند سال متممادی به علت توفیق کتاب‌هایش و «غیرقابل چاپ» خوانده شدنشان از سوی وزارت ارشاد، از حضور در نمایشگاه کتاب تهران خودداری کرد. او که با تشویق مردم به رای دادن به حسن روحانی امیدوار بود که اوضاع اندکی بهتر شود، در اردیبهشت ۱۳۹۴ پس از چند سال خودداری از حضور در نمایشگاه کتاب گفت:

«من از سال ۹۳ تا کنون ۵۵ کتاب برای انتشار پیشنهاد دادم اما حتی یکی از آنها مجوز نگرفته است. قول داده بودند که هیچ کتابی از نمایشگاه جمع نشود و غرفه‌ای تعطیل نشود. اما باز هم غرفه‌های کتاب تعطیل شد و کتاب‌ها ممنوع شدند. ما به آقای روحانی رأی دادیم که طبق شعارهایشان اوضاع فرهنگی را کمی سروسامان دهند اما ظاهراً اوضاع فرقی نکرده است.» [7]

این البته اولین درگیری شهرای لاهیجی با حکومت نبود. مهرانگیز کار به یاد می‌آورد که در دهه‌ی شصت یک بار از شدت فشار بازجوها از حال رفته بود: «در اواسط دهه‌ی شصت، یک روز شهرای به دفترم آمد، رنگ صورتش سفید شده بود و تا

در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

گفتم چی شده؟ غش کرد. حالش که کمی جا آمد، گفت او را برده بودند و برای هفت-هشت ساعت از او درباره‌ی انتشاراتش بازجویی کرده بودند.»

شهلا لاهیجی در فروردین ۱۳۷۹ پس از حضور در کنفرانس برلین بازداشت شد و بیش از یک ماه همراه با مهرانگیز کار در سلولی انفرادی در زندان اوین محبوس بود. در دهه‌ی نود نیز فشارهای امنیتی بر او آنقدر زیاد بود که از عضویت در هیئت مدیره‌ی «کتابخانه‌ی فمینیستی صدیقه دولت آبادی» استعفا داد تا شاید کتابخانه رفع پلمپ شود، که نشد. این فشارها اما او را نه در حوزه‌ی نشر به عقب راند و نه مانع از مشارکت وی در جنبش زنان شد.

یار همیشگی جنبش زنان

در اواخر دهه‌ی هفتاد، شهلا لاهیجی به یمن بیش از یک دهه حضور فعال در بازار نشر، آنقدر شناخته‌شده و قدرتمند بود که بتواند اعتبار و امکاناتش را خرج جنبش زنانی کند که پس از دو دهه سرکوب، دوباره در حال جوانه زدن بود.

او از سال ۱۳۷۵ با دریافت مجوز راه‌اندازی یک مرکز مطالعات در کنار مؤسسه‌ی انتشاراتی‌اش، بستری برای کارهای پژوهشی در حوزه‌ی زنان فراهم کرد. از آن پس با نام «انتشارات روشنگران و مطالعات زنان» به فعالیتش ادامه داد. از سال ۱۳۷۶ «جمع زنان ناشر» را نیز تشکیل داد، جمعی که به گفته‌ی نوشین احمدی خراسانی یکی از مهم‌ترین تشکلهای زنانه در دهه‌ی هفتاد بود که توانست «نطفه‌های حرکت‌های ائتلافی آینده‌ی جنبش زنان را شکل دهد.»

این حرکت صنفی-مدنی در گام اول توانست نمایشگاه کتاب زنان ناشر را در اسفند ۱۳۷۶ در «فرهنگ‌سرای اندیشه» در تهران برگزار کند. در این نمایشگاه علاوه بر ۴۶ ناشر زن، طیف‌های مختلفی از تشکلهای و نشریات زنان حضور داشتند و یکی از اولین گردهمایی‌های زنان در دوران اصلاحات بود. این نمایشگاه قرار بود که در ۱۸ اسفند هم‌زمان با هشت مارس، روز جهانی زنان، برگزار شود. اما به علت فشارهای حکومتی به ۲۰ تا ۲۵ اسفند موکول شد. [8] دو سال بعد در ادامه‌ی همین حرکت، انتشارات روشنگران همراه با انتشارات توسعه، اولین مراسم علنی روز جهانی زنان، پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، را در ۱۸ اسفند ۱۳۷۸ در «شهر کتاب» در تهران برگزار کردند. این رویداد نقطه‌ی عطفی در فعالیت‌های جنبش زنان در آن دوره بود و مراسم بزرگداشت روز جهانی زنان را از جشنی مخفیانه در خلوت‌خانه‌ها به عرصه‌ی عمومی خیابان‌ها و فرهنگ‌سراها و دانشگاه‌ها کشاند.

اما این اولین باری نبود که شهلا لاهیجی روز جهانی زنان را به صورت علنی جشن می‌گرفت. او پنج دهه قبل از آن، در زمانی که دختر بچه‌ای خردسال بود، همراه با والدینش در جشن عمومی بزرگداشت روز جهانی زنان در دوران نخست‌وزیری مصدق شرکت کرده بود. از آن مراسم چیز زیادی به خاطرش نمانده بود اما یادش بود که در مسیر بین چهارراه استانبول و چهارراه نادری، مردم او را روی دست گرفته بودند و متنی درباره‌ی هشت مارس را با صدای بلند خوانده بود. [9]

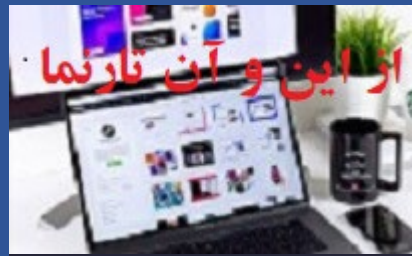
از اواخر دهه‌ی هفتاد، جنبش زنان توانست بار دیگر با تجمع‌های اعتراضی و کمپین‌های مطالبه‌محور به عرصه‌ی عمومی بازگردد. شهلا لاهیجی در بسیاری از این اقدامات یار پر قدرت جنبش زنان بود. از راه‌اندازی «کتابخانه‌ی فمینیستی صدیقه دولت‌آبادی» در سال ۱۳۸۲ و «کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» در سال ۱۳۸۵ گرفته تا همگرایی زنان برای طرح مطالبات در سال ۱۳۸۸ و کمپین تغییر چهره‌ی مردانه‌ی مجلس در سال ۱۳۹۴ حضور فعالانه در جنبش زنان داشت و می‌کوشید همچون اولین مراسم علنی هشتم مارس پس از انقلاب، از اعتبار و امکاناتش برای بلند کردن صدای حق‌طلبی زنان استفاده کند.

مهرانگیز کار می‌گوید: «از سال ۱۳۸۸ به بعد فشارها روی او زیاد بود چون در بسیاری از برنامه‌ها و ائتلاف‌های جنبش زنان شرکت داشت و مطالبات زنان را پیگیری می‌کرد. خیلی از این جلسه‌ها هم در دفتر خودش برگزار می‌شد که فشارها را بر او افزایش می‌داد اما او همچنان می‌خواست در ایران بماند. علاقه‌اش به ماندن در ایران زیاد بود و به همین علت مشکلات را تحمل می‌کرد.»

روزنامه‌نگاری که ناشر شد، ناشری که ناامید نشد

شهلا لاهیجی در اردیبهشت ۱۳۲۱ در خانه‌ای روبه‌روی هتل دربند در تهران به دنیا آمد. مادرش در اداره‌ی پست کار می‌کرد و پنجمین زنی بود که به استخدام دولت درآمد. پدرش مهندس بود و در اروپا درس خوانده بود. نوجوانی‌اش در شیراز سپری شد، از پانزده سالگی با نام مستعار بش. شراره در نشریات می‌نوشت، در شانزده سالگی برای رادیو محلی شیراز برنامه می‌ساخت و در همان دوره بود که با سازمان زنان ایران نیز کار می‌کرد. در سال ۱۳۵۰ پس از ازدواج به بهبهان رفت و تا سال ۱۳۵۸ که به تهران برگشت علاوه بر فعالیت‌های خیریه، به تحقیق در مورد فحش‌های سازمان‌یافته در سراسر ایران و به طور خاص در خوزستان مشغول بود. [10]

در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

همسرش در اواسط دهه‌ی شصت از دنیا رفت و دو پسرش نیز به آمریکا مهاجرت کردند. شهلا لاهیجی اما می‌خواست در ایران بماند و ماند. در این سال‌ها برنامه‌ی روزانه‌اش معمولاً این‌طور بود:

«روزانه حدود بیست ساعت کار می‌کنم. بخشی را در خانه و بخشی را در دفتر. هر روز ساعت پنج و نیم صبح بیدار می‌شوم و تا یک و دو نیمه‌شب مشغول کار هستم. هیچ‌وقت خواب را خیلی دوست نداشتم. از خوردن هم خوشم نمی‌آید. در واقع، جای را بیشتر از هر چیز دیگری دوست دارم. برنامه‌ی روزانه‌ام این‌طور است که ساعت هشت صبح به دفتر انتشاراتم می‌روم. سرگرمی‌ام خواندن ادبیات است و نمی‌توانم بدون کتاب خواندن بخوابم. فیلم دیدن را دوست دارم اما چون وقت ندارم، به سینما نمی‌روم و در خانه فیلم می‌بینم. موسیقی را هم خیلی دوست دارم و جمعه‌هایم را با شنیدن موسیقی شروع می‌کنم.» [11]

شهلا لاهیجی زیاد سفر می‌رفت اما هیچ‌وقت بیشتر از یک هفته نمی‌ماند، چون هم کارهای زیادی در انتشارات داشت و هم دائماً درگیر دعوا با وزارت ارشاد بر سر سانسور و توقیف کتاب‌ها بود.

او در سطح بین‌المللی نیز شناخته‌شده بود و «جایزه‌ی آزادی نشر و چاپ کتاب» از سوی اتحادیه‌ی بین‌المللی ناشران در سوئد (۱۳۸۵) و «جایزه‌ی آزادی نوشتن» از سوی انجمن قلم (۱۳۷۹) به وی اهدا شد. علاوه بر این، او به پژوهش و ترجمه نیز مشغول بود. سه کتاب **سیمای زن در آثار بهرام بیضایی، پژوهشی در هویت تاریخی زنان ایران و شناخت هویت زنان ایرانی در گستره‌ی پیش از تاریخ و تاریخ [12]** را نوشت و کتاب **زن در جستجوی رهایی: فرافرد جنیش زنان در سوسیال دموکراسی آلمان** را همراه با فریده عصارپور ترجمه کرد.

شهلا لاهیجی در چهار دهه فعالیت در حوزه‌ی نشر و پژوهش درباره‌ی مسائل زنان توانست آثار بسیاری از نویسندگان مستقل را به چاپ برساند و افق‌های جدیدی را به روی نسل جوان ایران باز کند. بسیاری از آرزوها و امیدهایش زیر چرخ‌های ماشین سرکوب و سانسور له شدند، او اما هیچ‌وقت ناامید نشد:

«من هیچ‌وقت در زندگی‌ام از خواسته‌هایم جا نمی‌زنم. همه‌ی این خواسته‌ها به صورت یک آرمان در من باقی می‌ماند. نوجوان که بودم آرزوی داشتن مکانی را داشتم که پر از کتاب باشد و مردم در آن کتاب بخوانند و درباره‌ی کتاب‌ها با هم حرف بزنند. این آرزو با راه‌اندازی "پاتوق فرهنگی" روشنگران برآورده شد که شعارش «یک کتاب، یک صندلی، یک فنجان چای» بود. اما چه بلایی به سرش آمد؟ آنجا بسته شد! اما این به این معنی نیست که من از آرزوی داشتن مکانی که مردم بتوانند رایگان در آنجا کتاب بخوانند و در برنامه‌های فرهنگی شرکت کنند، دست بکشم. نمونه‌ی دیگر بلایی بود که سر "کتابخانه‌ی صدیقه دولت‌آبادی" آمد و آنجا هم بسته شد! به‌عنوان رئیس هیئت امنای "کتابخانه‌ی صدیقه دولت‌آبادی" به وزارت ارشاد رفتم و گفتم اگر با من مشکل دارید من از هیئت مدیره بیرون می‌آیم. کتابخانه را باز کنید، کتابخانه را که نباید بست! من استعفا دادم تا شاید کتابخانه باز شود اما آنجا هنوز هم بسته است! اما هیچ‌کدام از این‌ها دلیل نمی‌شود که از آرزوهایم دست بکشم.» [13]

شهلا لاهیجی که تا آخرین روزهای عمر سرگرم تلاش برای چاپ کتاب‌های جدید بود، سرانجام در ۱۸ دی ۱۴۰۲ در ۸۱ سالگی، پس از گذراندن یک دوره بیماری، در تهران درگذشت.

[1] شیرین جزایری، مراسم تقدیر از شهلا لاهیجی در تهران، **دویچه‌وله**، ۱۶ آبان ۱۳۸۵، قابل دسترس در [اینجا](#).

[2] شهلا لاهیجی، زن و کار نشر، فصل‌نامه‌ی **گفتگو**، شماره‌ی هفت، ۱۳۷۴، صص ۷۹-۸۵، قابل دسترس در [اینجا](#).

[3] همان.

[4] محمد تاج‌الدین و فاطمه روشن، «شهلا لاهیجی: روحانی ناامید و ناامیدترمان می‌کند»، روزنامه‌ی **جهان صنعت**، سه‌شنبه ۱۴ آذر ۱۳۹۶، قابل دسترس در [اینجا](#).

[5] مازیار رادمنش، می‌خواهیم بر سرنوشت‌مان مسلط باشیم، نشریه‌ی **روز آنلاین**، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۸.

[6] محمد تاج‌الدین و فاطمه روشن، «شهلا لاهیجی: روحانی ناامید و ناامیدترمان می‌کند»، روزنامه‌ی **جهان صنعت**، سه‌شنبه ۱۴ آذر ۱۳۹۶، قابل دسترس در [اینجا](#).

[7] شهلا لاهیجی، ناشر: چرا باید در نمایشگاه کتاب شرکت کنم وقتی هنوز کتاب‌ها از حضور ممنوع می‌شوند، **کمپین حقوق بشر ایران**، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۴، قابل دسترس در [اینجا](#).

[8] نوشین احمدی‌خراسانی، **بهار جنیش زنان**، ۱۳۹۱، تهران، صص ۷۹-۸۴.

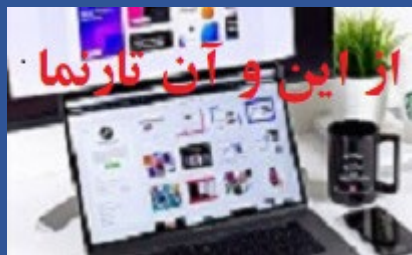
[9] شهلا لاهیجی در مصاحبه با نوشین احمدی‌خراسانی، ۶ مارس ۲۰۱۳، قابل دسترس در [اینجا](#).

[10] مازیار رادمنش، می‌خواهیم بر سرنوشت‌مان مسلط باشیم، نشریه‌ی **روز آنلاین**، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۸.

[11] **Shahla Lahiji: Iran's First Female Publisher**, 2 May 2007, **Asharq Al-Awsat**, access online [here](#).

[12] این کتاب در دو جلد - جلد اول با مشارکت مهرانگیز کار - منتشر شده است.

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

[13] سهیلا قربانی، شهلا لاهیجی: «هیچ وقت جا نزده‌ام»، روزنامه‌ی آفتاب یزد، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۸، قابل دسترس در [اینجا](#).